

تی. اس. الیوت

دِ وِیْسْتِ لَند

[ðə weist lænd]

ارضِ باطله

شعر

چاپِ دو زبانه



ترجمه‌ای از

محمود مسعودی

دشترِ سی‌و‌دو حرف



نشرِ سی‌و‌دو حرف

تی. اس. الیوت

دِ وِیْسْتِ لَند

[ðə weist lænd]

ارضِ باطله

ترجمه‌ای از

محمود مسعودی

چاپِ یکم در: تی. اس. الیوت، دِ وِیْسْتِ لَند، ارضِ باطله، نشرِ سی‌و‌دو حرف، ۲۰۰۸



نشرِ الکترونیکی، ۲۰۰۹

<http://mahmoodmassoodi.wordpress.com>

siidohraf@yahoo.com

همه‌ی حقوقِ ترجمه برای محمود مسعودی محفوظ است.

✓ حرف ربطِ «و» را در همه‌جای ترجمه‌ی اِرضِ باطله با پیوندِ آوایی به کلمه‌ی پیش از آن «و» تلفظ کنید، جز در ابتدای سطر (به معنایِ مصراع)، پس از ویرگول، نقطه‌ویرگول، نقطه، و سه نقطه، که در این موردها، بدونِ ضرورتِ افزودنِ زَبر، باید «و» (va) خوانده شود. هرگونه استثنایِ دیگر نیز با زَبر (و) مشخص می‌شود.

Eliot dined last Sunday & read his poem. He sang it
& chanted it rhythmmed it. It has great beauty &
force of phrase: symmetry; & tensity. What
connects it together, I'm not so sure. But he read
till he had to rush...
The Waste Land, it is called...

Virginia Woolf

The Diary, Friday ۲۳ June ۱۹۲۲

الیوت یک‌شنبه‌ی پیش شام پیش ما بود و شعرش را خواند.
آوازیدش، ترنمیدش آهنگیدش. زیبایی بسیار و استحکام بیان
داشت: توازن؛ و تنش. چه به هم می‌پیوندشان، درست نمی‌دانم.
اما خواند تا وقتی که ناگزیر شتابان رفت...
اسمش است *دِ وِیست لند*...

ویرجینیا وولف

خاطرات روزانه جمعه، ۲۳ ژوئن ۱۹۲۲

Eliot expresses the hopelessness and confusion of purpose of life in the secularized city, the decay of *urbs aeterna* (the “eternal city”). This is the ultimate theme of *The Waste Land*...

Encyclopaedia Britannica, ۲۰۰۸

الیوت ناامیدی و آشفته‌گی هدفِ زندگی در شهرِ ازدین‌جداشده را بیان می‌کند، فروپاشیِ اِرنِس اِیْتِرِنَا^۱ («شهرِ جاویدان») را. این است درون‌مایه‌ی بنیادینِ اِرضی باطله...

دانش‌نامه‌ی بریتانیکا، ۲۰۰۸

۱ - نامی در ستایشِ رُم که لابد جاودانی پنداشته می‌شد.

I think that a poet may gain much from the study of music: how much technical knowledge of musical form is desirable I do not know, for I have not that technical knowledge myself. But I believe that the properties in which music concerns the poet most nearly, are the sense of rhythm and the sense of structure. I think that it might be possible for a poet to work too closely to musical analogies: the result might be an effect of artificiality; but I know that a poem, or a passage of a poem, may tend to realize itself first as a particular rhythm before it reaches expression in words, and that this rhythm may bring to birth the idea and the image; and I do not believe that this is an experience peculiar to myself. The use of recurrent themes is as natural to poetry as to music. There are possibilities for verse which bear some analogy to the development of a theme by different groups of instruments; there are possibilities of transitions in a poem comparable to the different movements of a symphony or a quartet; there are possibilities of contrapuntal arrangement of subject-matter. It is in the concert room, rather than in the opera house, that the germ of a poem may be quickened. More than this I cannot say.

T. S. Eliot, *The Music of Poetry*, ۱۹۴۲

فکر می‌کنم که یک شاعر می‌تواند از مطالعه‌ی موسیقی بهره‌ی بسیار ببرد: این که چه اندازه شناختِ فنیِ قالبِ موسیقایی مطلوب است، نمی‌دانم؛ چرا که خود من چنین شناختِ فنی‌ای ندارم. اما به اعتقاد من ویژگی‌هایی که از طریق آنها موسیقی به نزدیک‌ترین وجه به شاعر مربوط می‌شود، قوه‌ی درکِ ضرب‌آهنگ و قوه‌ی درکِ ساختار است. فکر می‌کنم که برای یک شاعر باید ممکن باشد که از خیلی نزدیک با سنجش‌های موسیقایی کار کند: احتمال دارد که نتیجه ساختگی جلوه کند؛ اما می‌دانم که یک شعر، یا بخشی از یک شعر، ممکن است پیش از آن که در واژه‌ها به بیان برسد، آمادگی داشته باشد که ابتدا هم‌چون ضرب‌آهنگی ویژه واقعیت پذیرد، و نیز این که این ضرب‌آهنگ می‌تواند ایده و تصویر را پدید بیاورد؛ گمان هم نمی‌کنم که این تجربه خاص من باشد. استفاده از درون‌مایه‌های بازآیند همان اندازه برای شعر طبیعی است که برای موسیقی. امکان‌های عروضی‌ای وجود دارند که حاملِ شباهت‌هایی با گسترشِ یک ملودی اصلی به وسیله‌ی گروه‌های سازها اند؛ امکان‌های گذارهایی که در یک شعر وجود دارند، با موومان‌های متفاوت یک سمفونی یا کوآرتت قابل مقایسه اند؛ امکان‌های تنظیمِ کنترپوانی موضوع‌مضمون [محتوای اصلی] وجود دارد. در واقع بیشتر توی اتاقِ کنسرت است که جوانه‌ی یک شعر می‌تواند به جنبش درآید تا توی تالارِ اپرا. بیش از این نمی‌توانم بگویم.

تی. اس. الیوت، موسیقی شعر، ۱۹۴۲

Various critics have done me the honour to interpret the poem in terms of criticism of the contemporary world, have considered it, indeed, as an important bit of social criticism. To me it was only the relief of a personal and wholly insignificant grouse against life; it is just a piece of rhythmical grumbling.

T. S. Eliot

The Waste Land : A Facsimile and Transcript of the Original, Edited by Valerie Eliot, Harcourt, New York, ۱۹۷۱, p. ۱.

چندین منتقد به من افتخار داده این شعر را به عنوان نقدهای جهان معاصر تفسیر کرده اند، و آن را واقعاً هم چون بخش مهمی از نقد اجتماعی به حساب آورده اند. برای خود من، این شعر فقط تسکین گلاپهای شخصی و کاملاً ناچیز علیه زندگی بود؛ فقط تألیفی از قرونده آهنگین است.

تی. اس. الیوت

رضی باطله: چاپ عکسی و تانوشته پیش‌نویس اصلی، ویراسته‌ی والری الیوت، نشر هارکورت، نیویورک، ۱۹۷۱، ص. ۱.

The Waste Land

(۱۹۲۲)

دِ وُیْسْت لَند

ارضِ باطله

(۱۹۲۲)

"Nam Sibyllam quidem Cumis ego ipse
oculis meis vidi in ampulla pendere, et
cum illi pueri dicerent: *Σίβυλλα τί
θέλεις*; respondebat illa: *ἀποθανεῖν
θέλω*."

For Ezra Pound
Il miglior fabbro

«نام سبیللام کویدیم کومیس اِگو ایسه اُکولیس
میس ویدی این آمپولا پندره، اِت کوم ایلی پوئری
دیکرنت: سبیللا تی رِئیس؛ ریسپوندیبات ایلا:
اِپانئین تلو.»

برای اِزرا پاند
سازندهی بهتر

I. THE BURIAL OF THE DEAD

April is the cruellest month, breeding
Lilacs out of the dead land, mixing
Memory and desire, stirring
Dull roots with spring rain.

- Winter kept us warm, covering
Earth in forgetful snow, feeding
A little life with dried tubers.
Summer surprised us, coming over the Starnbergersee
With a shower of rain; we stopped in the colonnade,
۱۰ And went on in sunlight, into the Hofgarten,
And drank coffee, and talked for an hour.
Bin gar keine Russin, stamm' aus Litauen, echt deutsch.

۱. خاک سپاریِ مُردگان

- آوریل نابه‌کارترین ماه است، گُشن می‌دهد
از خاکِ مُرده می‌رویاند یاس‌ها را، به هم می‌آمیزد
خاطره و خواسته را، می‌انگیزد
ریشه‌های لخت را با بارانِ بهاران.
◦ زمستان گرم‌مان نگه‌داشت، پوشانید
زمین را به برفِ فراموشی، نوشانید
معیشتی خُرد با غده‌های خُشکِ ریشگان.
تابستان غافل‌گیرمان کرد، سر رسید دریاچه‌ی شتارن برگیر
با شُرشرِ رگبار؛ ماندیم پایِ ستون‌های رواق،
۱۰ و توی آفتاب باز راه افتادیم، توی هُفگارتن،
و قهوه نوشیدیم، یک ساعتی هم حرف زدیم.
بین گار کاینه روسین، شتام آتوس لیتائُن، اِشت دُئیچ.

And when we were children, staying at the archduke's,
 My cousin's, he took me out on a sled,
 ۱۵ And I was frightened. He said, Marie,
 Marie, hold on tight. And down we went.
 In the mountains, there you feel free.
 I read, much of the night, and go south in the winter.

What are the roots that clutch, what branches grow
 ۲۰ Out of this stony rubbish? Son of man,
 You cannot say, or guess, for you know only
 A heap of broken images, where the sun beats,
 And the dead tree gives no shelter, the cricket no relief,
 And the dry stone no sound of water. Only
 ۲۵ There is shadow under this red rock,
 (Come in under the shadow of this red rock),
 And I will show you something different from either
 Your shadow at morning striding behind you
 Or your shadow at evening rising to meet you;
 ۳۰ I will show you fear in a handful of dust.

*Frisch weht der Wind
 Der Heimat zu,*

و وقتی بچه بودیم، مقیم قصرِ دوکِ بزرگ،
 مالِ پسرعمّم، او با سورتمه بُردم بیرون،
 ۱۵ من ترس برم داشت. گفتم، ماری،
 ماری، محکم بگیر. رفتیم سرازیری پایین.
 توی کوهستان، آنجا احساس می‌کنی آزاد ای.
 چیز می‌خوانم، بیشتر شب را، زمستان هم می‌روم جنوب.

کدام اند ریشه‌هایی که چنگ می‌اندازند، کدام شاخه‌ها رشد می‌کنند
 ۲۰ از این آخالِ سنگلاخ؟ پسرِ انسان،
 تو نه گفتن توانی، نه گمان بُردن، چه تو تنها همین را می‌شناسی،
 تلی از تمثال‌های شکسته را، آن کجا خورشیدش سر می‌کوبد،
 آن کجا نه درختِ مرده‌ش سایه می‌دهد، نه جیرجیرکش تسلا،
 و نه سنگِ خُشک‌ش صدای آب. تنها
 ۲۵ سایه هست به زیرِ این صخره‌ی سُرخ،
 (بیا به زیرِ سایه‌ی این صخره‌ی سُرخ)،
 و من نشاناتِ خواهم داد چیزی متفاوت با
 چه سایه‌ی تو در صبحِ شلنگ‌اندازان از پسِ تو
 چه سایه‌ی تو در غروبِ خیزان برای دیدارِ تو؛
 ۳۰ من وحشت را در مُشتی خاکِ نشاناتِ خواهم داد.

فَرِیشِ وِیتِ دِرِ وِینتِ
 دِرِ هَایماتِ تُسو،

*Mein Irisch Kind,
Wo weilest du?*

- ۳۵ "You gave me hyacinths first a year ago;
"They called me the hyacinth girl."
- Yet when we came back, late, from the Hyacinth garden,
Your arms full, and your hair wet, I could not
Speak, and my eyes failed, I was neither
۴۰ Living nor dead, and I knew nothing,
Looking into the heart of light, the silence.
Oed' und leer das Meer.

- Madame Sosostri, famous clairvoyante,
Had a bad cold, nevertheless
۴۵ Is known to be the wisest woman in Europe,
With a wicked pack of cards. Here, said she,
Is your card, the drowned Phoenician Sailor,
(Those are pearls that were his eyes. Look!)
Here is Belladonna, the Lady of the Rocks,
۵۰ The lady of situations.
Here is the man with three staves, and here the Wheel,
And here is the one-eyed merchant, and this card,

ماین ایریش کینت،
و وایلیست دو؟

- ۳۵ «اولگین بار تو یک سال پیش بهم سُنبل دادی؛
«صدام کردند دخترِ سُنبل.»
- اما وقتی که دیروقت از باغِ سُنبل برگشتیم،
با بغلهات پُر و موهات هم نمناک، نتوانستم
حرفی بزنم، و چشم‌هام از سو افتادند،
۴۰ نه زنده بودم نه مُرده، و هیچی نمی‌دانستم،
نگاه‌کنان به قلبِ روشنایی، به سکوت.
اُد اونت یئو داس هیژو.

- خانم سُسُستریز، پیش‌بینِ شهیر،
بدجوری چاییده بود، حال‌آن‌که
۴۵ بیناترین زنِ اروپا می‌دانندش
با آن یک دست ورقِ لاکردار. این است، گفت،
ورقِ شما، دریانوردِ غریقِ فنیقی،
(آنها دُرهایی اند که چشم‌هاش بودند. نگاه کنید!)
این خاتونِ خوشگله است، بانویِ صخره‌ها،
۵۰ بانویِ موقعیت‌هایِ خطیر.
این است مردِ با سه چوب‌دست، این هم چرخِ اقبال،
و این تاجرِ یک‌چشم است، این ورق هم،

Which is blank, is something he carries on his back,
 Which I am forbidden to see. I do not find
 ۵۵ The Hanged Man. Fear death by water.
 I see crowds of people, walking round in a ring.
 Thank you. If you see dear Mrs. Equitone,
 Tell her I bring the horoscope myself:
 One must be so careful these days.

۶۰ Unreal City,
 Under the brown fog of a winter dawn,
 A crowd flowed over London Bridge, so many,
 I had not thought death had undone so many.
 Sighs, short and infrequent, were exhaled,
 ۶۵ And each man fixed his eyes before his feet.
 Flowed up the hill and down King William Street,
 To where Saint Mary Woolnoth kept the hours
 With a dead sound on the final stroke of nine.
 There I saw one I knew, and stopped him, crying "Stetson!"
 ۷۰ "You who were with me in the ships at Mylae!
 "That corpse you planted last year in your garden,
 "Has it begun to sprout? Will it bloom this year?
 "Or has the sudden frost disturbed its bed?"

که سفید است، چیزی است که او بر دوش می‌برد،
 و من مجاز به دیدن آن نیستم. پیدا نمی‌کنم
 ۵۵ مرد به دار آویخته را. بترسید از مردن در آب.
 جمعیتی می‌بینم انبوه، گردان گردبرگرد در دایره‌ای.
 ازتان ممنون ام. اگر خانم اِکوئی‌ثِن عزیز را دیدید،
 بهش بگویید که زائجه را من خودم می‌آورم:
 باید حساسی محتاط بود این روزها.

۶۰ شهر ناراستین،
 زیر مه اُخرایی یک صبح زمستان،
 جمعیتی بر پُل لندن روان بودند، انبوه چندان،
 که من گمان نمی‌کردم مرگ هم هدر کرده باشد آن‌چندان.
 آه‌ها، کوتاه و گاه از گاه، برکشیده می‌شدند،
 ۶۵ و هر انسان به پیش پاهای خود چشم دوخته بود.
 روان بودند بر فراز شیب و بر نشیب خیابان کینگ ویلیام،
 رو به آنجا که کلیسای قدیسه مریم وولناث ساعت‌ها را می‌شمرد
 با صدایی مرده بر ضربه‌ی فرجامینِ تُهم.
 من آنجا کسی را دیدم که می‌شناختم، و صدازنان باز داشتم «سِت‌سان!
 ۷۰ «تو که در مائیلی با من توی ناوگان بودی!
 «آن جسدی که پارسال توی باغ کاشتی،
 «بنا کرده است جوانه زدن؟ شکوفه خواهد داد امسال؟
 «یا نکند یخبندان ناگهانی بسترش را بر هم زد؟»

"Oh keep the Dog far hence, that's friend to men,
 ۷۰ "Or with his nails he'll dig it up again!
 "You! hypocrite lecteur! - mon semblable, - mon frère!"

II. A GAME OF CHESS

The Chair she sat in, like a burnished throne,
 Glowed on the marble, where the glass
 Held up by standards wrought with fruited vines
 ۸۰ From which a golden Cupidon peeped out
 (Another hid his eyes behind his wing)
 Doubled the flames of sevenbranched candelabra
 Reflecting light upon the table as
 The glitter of her jewels rose to meet it,
 ۸۵ From satin cases poured in rich profusion;
 In vials of ivory and coloured glass
 Unstoppered, lurked her strange synthetic perfumes,
 Unguent, powdered, or liquid - troubled, confused
 And drowned the sense in odours; stirred by the air
 ۹۰ That freshened from the window, these ascended
 In fattening the prolonged candle-flames,

«اوه سگ را پس دور نگه دار، دوستِ انسان‌هاست،
 ۷۵ «وگر نه با پنجول‌هاش باز می‌کشدش بیرون!
 «تو! هیپوکزیتِ لکتور! - منِ سَمبَلِیل، - منِ فُغغ!»

۲. دستی شطرنج

صندلی، که زن بر آن نشسته بود، مثل اورنگی شعله‌ور،
 تاللو داشت بر مرمر، آنجا که آینه
 ایستانده با پایه‌های کَنده‌کاری‌شده به تاک‌های باردار
 ۸۰ که از لای آنها یک کودکِ زرین‌عشق سرک می‌کشید
 (یکی دیگر چشم‌هاش را با بال‌ش پوشانده بود)
 دو چندان می‌کرد شعله‌های شمعدانِ هفت‌شاخه را
 که بر میز چنان نور می‌تاباندند
 که برقِ جواهرهای زن به تلاقی با آن برمی‌خاست
 ۸۵ از دُر‌هایِ اطلس‌پوش، سرریز از فراوانیِ سرشار؛
 در لوله‌هایِ عاج و زُجاج رنگارنگ،
 بی‌درپوش، عطرهاي ترکیبیِ غریبِ او نهفته بودند،
 صَمغ، ساییده، یا محلول - مختل و مغشوش می‌کرد
 ۹۰ غرق می‌کرد جس‌ها را در بوها؛ برانگیخته با هوا
 که تازگی می‌گرفت از پنجره، این‌همه بر می‌رفتند
 تیزکنان شعله‌هایِ کشیده‌ی شمعدان را،

Flung their smoke into the laquearia,
 Stirring the pattern on the coffered ceiling.
 Huge sea-wood fed with copper
 ۹۵ Burned green and orange, framed by the coloured stone,
 In which sad light a carved dolphin swam.
 Above the antique mantel was displayed
 As though a window gave upon the sylvan scene
 The change of Philomel, by the barbarous king
 ۱۰۰ So rudely forced; yet there the nightingale
 Filled all the desert with inviolable voice
 And still she cried, and still the world pursues,
 "Jug Jug" to dirty ears.
 And other withered stumps of time
 ۱۰۵ Were told upon the walls; staring forms
 Leaned out, leaning, hushing the room enclosed.
 Footsteps shuffled on the stair.
 Under the firelight, under the brush, her hair
 Spread out in fiery points
 ۱۱۰ Glowed into words, then would be savagely still.

"My nerves are bad to-night. Yes, bad. Stay with me.
 "Speak to me. Why do you never speak? Speak.

دودشان را روانه می کردند تا به آسمانه‌ی قاب‌چین،
 نقش‌ها را در سقفِ صندوق‌بست برمی‌انگیختند.
 چوب‌های عظیمِ دریایی، گُل‌میخ‌های مسین و مس خورده،
 ۹۵ سبز و نارنجی می‌سوختند، قاب‌شده در سنگِ رنگین،
 که در فروغِ اندوه‌بارش دُلفینی تراشیده شنا می‌کرد.
 بر نمایِ بخاریِ عتیقُ نمایان بود
 چنان‌که گویی پنجره‌ای گشوده رو به صحنِ درخت‌زار
 مسخِ فیلیل، از دستِ شاهِ ناهنجار
 ۱۰۰ آن‌همه وقیحانه به‌عُنف؛ هنوز آنجا بلبل
 همه‌ی بیابان را پُر می‌کرد با صدایِ دیگرِ مصون از تجاوز
 و هنوز او فریاد می‌کشید، و جهان باز ادامه می‌دهد،
 «چه‌چه» به گوش‌های موم‌اندود.
 کُنده‌های خشکیده‌ی دیگری نیز از زمان
 ۱۰۵ بر دیوارها روایت می‌شدند؛ شمایل‌های خیره
 به بیرون خمیده، خَمان، به سکوت می‌کشیدند اتاقِ این‌چنین محصور را.
 پاهایِ کیشان صدا داد بر پلکان.
 زیرِ نورِ آتش، زیرِ بُرس، موهایِ او
 تیرهایِ افشاندۀِ شرار
 ۱۱۰ تافته می‌شدند در گفتار، سپس فرو می‌نشستند وحشی‌وار.

«اعصابم خراب است امشب. بله، خراب. بمان پیش‌م.
 «حرف بزن با من. آخر چرا هیچ‌وقت حرف نمی‌زنی؟ حرف بزن.

"What are you thinking of? What thinking? What?"

"I never know what you are thinking. Think."

۱۱۵ I think we are in rats' alley

Where the dead men lost their bones.

"What is that noise?"

The wind under the door.

"What is that noise now? What is the wind doing?"

۱۲۰ Nothing again nothing.

"Do

"You know nothing? Do you see nothing? Do you remember

"Nothing?"

I remember

۱۲۵ Those are pearls that were his eyes.

"Are you alive, or not? Is there nothing in your head?"

But

O O O O that Shakespeherian Rag -

It's so elegant

۱۳۰ So intelligent

"What shall I do now? What shall I do?"

«داری به چی فکر می کنی؟ چه فکری؟ چی؟
«هیچوقت نمی دانم داری چه فکری می کنی. فکر کن.»

۱۱۵ فکر می کنم در گذرِ موش ها ایم
جایی که انسان های مرده استخوان هاشان را درباختند.

«این چه صدایی است؟»

باد زیرِ در.

«این حالا دیگر چه صدایی است؟ آخر باد دارد چه کار می کند؟»

هیچی باز هیچی.

۱۲۰

«یعنی

«هیچی نمی دانی؟ یعنی هیچی نمی بینی؟ یعنی یادت نمی آید

«هیچی؟»

یادم می آید

۱۲۵ آنها دُرهایی اند که چشم هاش بودند.

«زننده ای، یا نه؟ هیچی توی کلهت نیست؟»

جُر

O O O O دَت شِکسپِهری یَن راگ -

ایتس سُ الگنت

۱۳۰ سُ اینتلیجنت

«چه کار کنم حالا؟ چه کار می توانم بکنم؟»

"I shall rush out as I am, and walk the street
 "With my hair down, so. What shall we do to-morrow?
 "What shall we ever do?"

۱۳۵ The hot water at ten.
 And if it rains, a closed car at four.
 And we shall play a game of chess,
 Pressing lidless eyes and waiting for a knock upon the door.

When Lil's husband got demobbed, I said -

۱۴۰ I didn't mince my words, I said to her myself,
 HURRY UP PLEASE IT'S TIME
 Now Albert's coming back, make yourself a bit smart.
 He'll want to know what you done with that money he gave
 you
 To get yourself some teeth. He did, I was there.

۱۴۵ You have them all out, Lil, and get a nice set,
 He said, I swear, I can't bear to look at you.
 And no more can't I, I said, and think of poor Albert,
 He's been in the army four years, he wants a good time,
 And if you don't give it him, there's others will, I said.

۱۵۰ Oh is there, she said. Something o' that, I said.
 Then I'll know who to thank, she said, and give me a straight look.
 HURRY UP PLEASE IT'S TIME

«می‌زنم بیرون همین‌طور که هستم، خیابان‌گردی می‌کنم
 «با موهای ریخته‌م، همین‌جور. فردا چه کار خواهیم کرد؟
 «اصلاً همیشه چه کار می‌کنیم؟»

۱۳۵ آب گرم در ساعت ده.
 و اگر باران بیاید، یک اتومبیل کوپه در ساعت چهار.
 و دستی شطرنج می‌زنیم،
 در حالی که چشم‌های بدون پلک‌مان را فشرده منتظر ضربه‌ای بر در می‌مانیم.

لیل شوهرش که آجبه بر می‌گش، گفتم -

۱۴۰ حرفامو اصن نجویدیه خودم رُک تو روش گفتم،
 هرّی آپ پلیز ایتس تایم
 الان که دیگه آلبرت داره برمی‌گرده، خودتو به خوده خوشگل کن.
 ردخور نداره که می‌خواد بدونه چی کار کرده‌ی با اون پولی که داد بهت
 واسه خودت دندون بذاری. دادش، خودم بودم اونجا.

۱۴۵ همه‌شونو بکش بیرون، لیل، یه دس خوشگلش رو بذار،
 گفتمش، قسم می‌خورم، اصن نمی‌کشم نیگات کنم.
 گفتم تازه من هم نمی‌کشم، اون وقتش فک کن به حیونکی آلبرت،
 چار سال ته که توی ارتش بوده، دیگه به یه حال حساسی احتیاج داره،
 اگه هم تو بهش ندی‌ش، گفتم، دیگرون هسن آ خداشون ته.

۱۵۰ گفتمش، اوه هسن. گفتم، چیزی تو این مایه‌ها.
 گفتمش، اون وقتش می‌دونم ممنون کی باشم، یه نیگای رُک هم می‌ندازه بهم.
 هرّی آپ پلیز ایتس تایم

- If you don't like it you can get on with it, I said.
Others can pick and choose if you can't.
- ۱۵۵ But if Albert makes off, it won't be for lack of telling.
You ought to be ashamed, I said, to look so antique.
(And her only thirty-one.)
I can't help it, she said, pulling a long face,
It's them pills I took, to bring it off, she said.
- ۱۶۰ (She's had five already, and nearly died of young George.)
The chemist said it would be all right, but I've never been the same.
You are a proper fool, I said.
Well, if Albert won't leave you alone, there it is, I said,
What you get married for if you don't want children?
- ۱۶۵ HURRY UP PLEASE IT'S TIME
Well, that Sunday Albert was home, they had a hot gammon,
And they asked me in to dinner, to get the beauty of it hot -
HURRY UP PLEASE IT'S TIME
HURRY UP PLEASE IT'S TIME
- ۱۷۰ Goonight Bill. Goonight Lou. Goonight May. Goonight.
Ta ta. Goonight. Goonight.
Good night, ladies, good night, sweet ladies, good night, good night.

- گفتم، اگه خوش ت نمی آد سنگاتو باهاش وا بکن.
دیگرون بلد آن دس چین کنن یکی هم گُل چین اگه که آ تو بر نمی آد.
- ۱۵۵ اما اگه آلبرت جیم شه، نمی شه واسه این بوده باشه که بهت نگفته بوده.
بهش گفتم، تو باس خجالت بکشی که اِنقَد عتیقه می زنی.
(فقط هم با سی و یک سالش.)
گفتش، دس من که نیس، لب و لوجهش هم آویزون،
گفتش، همهش از اون قُرص هایی ته که خوردم، واسه انداختن ش.
۱۶۰ (درجا پنج تا پس انداخته، چیزی نمونه بوده سر کاکل زری آخری خودش بمیره.)
دواخونه چی گفتش خوب می شه، اما من دیگه هیچ وقت مث اولم نشدم.
گفتم، راسی که نادون ای.
خب، اگه آلبرت راحت نمی ذاره، همین ته که هس، گفتم،
آخه پس ازدواج کردی که چی اگه که بچه نمی خوای؟
- ۱۶۵ هَرّی آپ پلیز ایتس تایم
خب، اون یه شنبه آلبرت خونه بود، رون دودی خوک داشتن،
دعوت م کردن شام خونه شون یه تیکه با حالش رو داغ نیش بکشم -
هَرّی آپ پلیز ایتس تایم
هَرّی آپ پلیز ایتس تایم
- ۱۷۰ شبخیر بیل. شبخیر لو. شبخیر می. شبخیر.
خدا فظ. شبخیر. شبخیر.
گود نایت، لیدیز، گود نایت، سویت لیدیز، گود نایت، گود نایت.

III. THE FIRE SERMON

- The river's tent is broken: the last fingers of leaf
Clutch and sink into the wet bank. The wind
۱۷۰ Crosses the brown land, unheard. The nymphs are departed.
Sweet Thames, run softly, till I end my song.
The river bears no empty bottles, sandwich papers,
Silk handkerchiefs, cardboard boxes, cigarette ends
Or other testimony of summer nights. The nymphs are departed.
۱۸۰ And their friends, the loitering heirs of city directors;
Departed, have left no addresses.
By the waters of Leman I sat down and wept . . .
Sweet Thames, run softly till I end my song,
Sweet Thames, run softly, for I speak not loud or long.
۱۸۵ But at my back in a cold blast I hear
The rattle of the bones, and chuckle spread from ear to ear.

- A rat crept softly through the vegetation
Dragging its slimy belly on the bank
While I was fishing in the dull canal
۱۹۰ On a winter evening round behind the gashouse
Musing upon the king my brother's wreck

۳. موعظه‌ی آتش

- درهم شکست خیمه‌ی رود: آخرین انگشتانِ برگ
چنگ انداخته فرو می‌روند در ساحلِ خیس. باد
۱۷۵ سرزمینِ اُخرایی را می‌پیماید، ناشنفته. پری‌زادان رفته اند.
تایمزِ دل‌نواز، آرام روان باش، تا که من آوازم را به پایان آورم.
رود نه شیشه‌هایِ خالی می‌آورد، نه کاغذهایِ ساندویچ،
نه دستمال‌هایِ ابریشمی یا جعبه‌هایِ مقوایی، نه ته‌سیگار
یا نشانه‌هایی دیگر از شب‌هایِ تابستان. پری‌زادان رفته اند.
۱۸۰ و دوستان‌شان، وارثانِ عاطلِ مدیرانِ شهر هم؛
رفته اند، نشانی‌ای نگذاشته اند.
کنارِ آب‌هایِ لمان نشستم و گریستم...
تایمزِ دل‌نواز، آرام روان باش تا که من آوازم را به پایان آورم،
آرام روان باش، تایمزِ دل‌نواز، چه من نه بلند می‌گویم نه دراز.
۱۸۵ اما پشتِ سرم در سوزی سرد می‌شنوم
تق‌تقِ استخوان‌ها را، با پراکندنِ خنده‌هایِ یواشکیِ گوش‌تاگوش.

- موشی به‌آختی خزید لایِ گیاهان
طبله‌ی لجنی‌ش را کیشان بر ساحل
در همان هنگام که من در کانالِ کُند بودم به ماهی‌گیری مشغول
۱۹۰ در غروبی زمستانی حوالیِ پشتِ گازسازی
غرقِ اندیشه‌ی کِشتی‌شکستگیِ اعلیٰ حضرت برادرم

And on the king my father's death before him.
 White bodies naked on the low damp ground
 And bones cast in a little low dry garret,
 ۱۹۰ Rattled by the rat's foot only, year to year.
 But at my back from time to time I hear
 The sound of horns and motors, which shall bring
 Sweeney to Mrs. Porter in the spring.
 O the moon shone bright on Mrs. Porter
 ۲۰۰ And on her daughter
 They wash their feet in soda water
Et O ces voix d'enfants, chantant dans la coupole!

Twit twit twit
 Jug jug jug jug jug jug
 ۲۰۵ So rudely forc'd.
 Tereu

Unreal City
 Under the brown fog of a winter noon
 Mr. Eugenides, the Smyrna merchant
 ۲۱۰ Unshaven, with a pocket full of currants
 C.i.f. London: documents at sight,

و مرگِ اعلیٰ حضرت پدرم پیش از او.
 تن‌های سفید لخت بر زمین پستِ خیس
 و استخوان‌های افکنده در اتاقکِ پستِ خشکِ زیر شیروانی،
 ۱۹۵ به تق تق فقط با پای کوبیِ موش، سال‌تاسال.
 اما هر از گاهی پشتِ سرم می‌شنوم
 صدایِ بوق‌ها و موتورهایی را که خواهند رسانید
 سوینی را در بهاران به خانمِ پورتر.
 آخ ماه تابان می‌تابید رویِ خانمِ پورتر
 ۲۰۰ و رویِ دخترِ او
 آنها پروپاهاشان را توی آبِ جوش شیرین می‌شورند
 اِسِ رو آدانغان، شانان دان ل کویلی!

تَهت تَهت تَهت تَهت تَهت تَهت
 چَهچَه چَهچَه چَهچَه
 ۲۰۵ آن‌همه وقیحانه به‌عُنف.
 ترو

شهرِ ناراستین
 زیرِ مهِ اُخرایِ یک ظهرِ زمستان
 آقایِ یوجندیس، تاجرِ از میری
 ۲۱۰ اصلاح‌نکرده، با جیبی پُر از کشمش
 بهایممه‌کرایه، لندن: برات‌ها وقتِ رؤیت،

Asked me in demotic French
 To luncheon at the Cannon Street Hotel
 Followed by a weekend at the Metropole.

- ۲۱۰ At the violet hour, when the eyes and back
 Turn upward from the desk, when the human engine waits
 Like a taxi throbbing waiting,
 I Tiresias, though blind, throbbing between two lives,
 Old man with wrinkled female breasts, can see
- ۲۲۰ At the violet hour, the evening hour that strives
 Homeward, and brings the sailor home from sea,
 The typist home at teatime, clears her breakfast, lights
 Her stove, and lays out food in tins.
 Out of the window perilously spread
- ۲۲۵ Her drying combinations touched by the sun's last rays,
 On the divan are piled (at night her bed)
 Stockings, slippers, camisoles, and stays.
 I Tiresias, old man with wrinkled dugs
 Perceived the scene, and foretold the rest -
- ۲۳۰ I too awaited the expected guest.
 He, the young man carbuncular, arrives,

به فرانسه‌ی عوامانه از من خواست
 چاشتی بزیم توی هتل کائِن ستریت
 پشت‌بندش تعطیلِ آخرِ هفته را توی متروپُل.

- ۲۱۰ در ساعتِ بنفش، که آن‌گاه چشم‌ها و پشت
 از میزِ تحریر به بالا می‌چرخند، که آن‌گاه منتظر است ماشینِ انسان
 هم‌چون تاکسیِ تپ‌تپ‌کنِ منتظر،
 من، تایرِسیاس، گرچه کور و به تپ‌تپ میانِ دو زندگی،
 پیرمردی با ورچروکیده‌پستان‌هایِ زنانه، می‌بینم من
- ۲۲۰ در ساعتِ بنفش، ساعتِ سِرِ شب را که می‌کوبد
 رو به خانمان، و دریانورد را به خانه می‌آورد از دریا،
 ماشین‌نویس را به خانه وقتِ عصرانه، که میزِ صبحانه‌ی خود را جمع کرده روشن می‌کند
 اجاقش را، و خوراکی‌هایِ کنسروی می‌چیند.
 بیرون پنجره به‌مخاطره پهن اند
- ۲۲۵ زیرجامه‌هایِ در حالِ خشکیدنِ او که آخرین شعاع‌هایِ آفتاب لمس‌شان می‌کند،
 و رویِ کاناپه (شبِ تختِ او) تلنبار است
 جوراب‌ها، راحتی‌ها، زیرپیراهنی‌ها، و سینه‌بندها.
 من، تایرِسیاس، پیرمردِ با نوکِ پستانِ ورچروکیده،
 صحنه را دریافته، و باقی را پیش‌گویی کرده ام -
- ۲۳۰ من نیز منتظرِ مهمانِ منتظر ماندم.
 او، آن جوانکِ کورکی، وارد می‌شود،

A small house agent's clerk, with one bold stare,
 One of the low on whom assurance sits
 As a silk hat on a Bradford millionaire.
 ۲۳۵ The time is now propitious, as he guesses,
 The meal is ended, she is bored and tired,
 Endeavours to engage her in caresses
 Which still are unreprieved, if undesired.
 Flushed and decided, he assaults at once;
 ۲۴۰ Exploring hands encounter no defence;
 His vanity requires no response,
 And makes a welcome of indifference.
 (And I Tiresias have foresuffered all
 Enacted on this same divan or bed;
 ۲۴۵ I who have sat by Thebes below the wall
 And walked among the lowest of the dead.)
 Bestows one final patronising kiss,
 And gropes his way, finding the stairs unlit . . .

She turns and looks a moment in the glass,
 ۲۵۰ Hardly aware of her departed lover;
 Her brain allows one half-formed thought to pass:
 "Well now that's done: and I'm glad it's over."

کارمندِ خرده‌پایِ بنگاهِ معاملاتِ ملکی، با نگاهِ رکب گستاخ،
 یکی از فرودستان که اعتماد به نفس چنان در او جا می‌افتد
 که کلاه سیلندرِ ابریشمی بر سرِ یک نوکیسه‌ی برادفوردی.
 ۲۳۵ حالا وقت مناسب است، چنین تخمین می‌زند او،
 شام پایان گرفته او بی‌حوصله است و خسته،
 با نوازش‌هایِ خود می‌کوشد به جلب کردنِ او
 که نه دستِ رد می‌خورند و نه هستند خواسته.
 برانگیخته و مصمم، هجوم می‌برد به یکباره؛
 ۲۴۰ روبه‌رو نمی‌شوند با مقاومتی دست‌هایِ جورنده؛
 خودپسندیِ او به واکنش ندارد نیازی،
 خوش‌آیند او هم می‌آید آن بی‌اعتنایی.
 (و من، تایرِسیاس، خود از پیش همه‌ی این را کشیده‌ام
 که بر همین این کاناپه یا تخت شد اجرا؛
 ۲۴۵ منی که پایِ دیوارِ شهرِ تیبز نشسته‌ام
 و گام برداشته‌ام در میانِ فرودست‌ترین مُرده‌ها.)
 خاتمه را بوسه‌ای ارباب‌منشانه ارزانی می‌دارد،
 و به راهِ خود می‌رود کورمال، چه درمی‌یابد راه‌پله را بی چراغ...

برمی‌گردد و دمی در آینه می‌نگرد،
 ۲۵۰ نه‌چندان ملتفتِ عاشقِ رفته‌یِ خود؛
 ذهن‌ش به خطوطِ اندیشه‌ای نیم‌رس راه می‌دهد:
 «خوب حالا دیگر انجام شد: و خوش‌حال‌ام که تمام شد.»

When lovely woman stoops to folly and
Paces about her room again, alone,
۲۵۵ She smoothes her hair with automatic hand,
And puts a record on the gramophone.

"This music crept by me upon the waters"
And along the Strand, up Queen Victoria Street.
O City City, I can sometimes hear
۲۶۰ Beside a public bar in Lower Thames Street,
The pleasant whining of a mandoline
And a clatter and a chatter from within
Where fishmen lounge at noon: where the walls
Of Magnus Martyr hold
۲۶۵ Inexplicable splendour of Ionian white and gold.

The river sweats
Oil and tar
The barges drift
With the turning tide
۲۷۰ Red sails
Wide
To leeward, swing on the heavy spar.

زنِ زیبا تن به بلاهت که می‌دهد،
و در اتاقِ خود باز تنها به هر سو می‌رود،
۲۵۵ موهاش را با دستی ماشین‌وار صاف می‌کند،
و رویِ گرامافون صفحه‌ای می‌گذارد.

«این موسیقی به روی آب‌ها به کنارِ من خزید»
و در طولِ ستراند، در امتدادِ خیابانِ ملکه ویکتوریا.
ای شهر شهر، من می‌شنوم گاهی
۲۶۰ کنارِ کافه‌ای در خیابانِ تایمز پایینی
ناله‌ی خوشِ ماندولین را
با قیل‌وقالی و وروری از داخل،
آنجا که ماهی‌فروش‌ها ظهرها یله می‌دهند: آنجا که دیوارهایِ
کلیسای شهید ماگنوس محفوظ می‌دارند
۲۶۵ شکوه گزارش‌ناپذیر سفید و طلاییِ ایونیایی را.

عرق می‌ریزد رود
نفت و قیر
کرجی‌ها رانده می‌شوند
با جزر و مدِّ در تغییر
۲۷۰ بادبان‌هایِ سُرخ
پهن
پشت به باد و در اهتزاز بر دکلِ سنگین.

۲۷۵ The barges wash
 Drifting logs
 Down Greenwich reach
 Past the Isle of Dogs.
 Weialala leia
 Wallala leialala

۲۸۰ Elizabeth and Leicester
 Beating oars
 The stern was formed
 A gilded shell
 Red and gold
 The brisk swell
 ۲۸۵ Rippled both shores
 Southwest wind
 Carried down stream
 The peal of bells
 White towers

۲۹۰ Weialala leia
 Wallala leialala

"Trams and dusty trees.

۲۷۵ می‌شویند کرجی‌ها
 تنه‌های رانده‌ی شناور را
 فرود راسته‌ی گرینویچ
 فراسوی جزیره‌ی سگ‌ها.
 وایالالا لایا
 والالا لایالالا

۲۸۰ الیزابت و لستر
 پاروها به ضربان
 پاشنه‌ی قایق بود به شکل
 صدفی زراندود
 سرخ و زرین
 تنداب کف‌آلود
 ۲۸۵ موج می‌انداخت بر هر دو کرانه‌ی رود
 باد جنوب غربی
 می‌برد با رود پایین
 دینگ‌دانگ ناقوس‌ها را
 برج‌های سفید
 وایالالا لایا
 والالا لایالالا

«ترامواها و درخت‌های خاک‌آلود.»

Highbury bore me. Richmond and Kew
Undid me. By Richmond I raised my knees
۲۹۵ Supine on the floor of a narrow canoe."

"My feet are at Moorgate, and my heart
Under my feet. After the event
He wept. He promised 'a new start'.
I made no comment. What should I resent?"

۳۰۰ "On Margate Sands.
I can connect
Nothing with nothing.
The broken fingernails of dirty hands
My people humble people who expect
۳۰۵ Nothing."

la la

To Carthage then I came

Burning burning burning burning

O Lord Thou pluckest me out

۳۱۰ O Lord Thou pluckest

burning

هایبری زایید مرا. ریچموند و کی یو
ضایع کردند مرا. نزدیک ریچموند زانو هام را بلند کردم
۲۹۵ به پشت خوابیده بر کف بلمی باریک.»

«پاهای من در مورگیت اند، و قلب من
زیر پاهای من. از پس واقعه
گریه کرد او. "شروع تازه‌ای" داد وعده.
نظری ندادم. از چه می‌شدم آزرده؟»

۳۰۰ «بر ساحلِ شنیِ مرگیت.

نمی‌توانم ببینم

هیچی را با هیچی.

ناخن‌های شکسته‌ی دست‌های کثافت.

مردم من مردم فروتن که انتظار ندارند

۳۰۵ هیچی.»

لا لا

به کارتاژ سپس آمدم من

به سوختن به سوختن به سوختن به سوختن

خدایاندا تو بیرونم می‌کشی

۳۱۰ خدایاندا تو می‌کشی

به سوختن

Of thunder of spring over distant mountains
 He who was living is now dead
 We who were living are now dying
 ۳۳۰ With a little patience

Here is no water but only rock
 Rock and no water and the sandy road
 The road winding above among the mountains
 Which are mountains of rock without water
 ۳۳۵ If there were water we should stop and drink
 Amongst the rock one cannot stop or think
 Sweat is dry and feet are in the sand
 If there were only water amongst the rock
 Dead mountain mouth of carious teeth that cannot spit
 ۳۴۰ Here one can neither stand nor lie nor sit
 There is not even silence in the mountains
 But dry sterile thunder without rain
 There is not even solitude in the mountains
 But red sullen faces sneer and snarl
 ۳۴۵ From doors of mudcracked houses

If there were water
 And no rock

تندر بهاران بر فراز کوه‌های دوردست
 آن‌که او زندگی می‌کرد بمرده است اینک
 ما که زندگی می‌کرده ایم به مردن ایم اینک
 ۳۳۰ با اندکی طاقت

اینجا نه آب بلکه فقط صخره هست
 صخره و نه هیچ آب و جاده‌ای شنی
 جاده‌ی پیچان برزفته میان کوه‌ها
 که کوه‌های سنگ اند بدون آب
 ۳۳۵ اگر که آب بود می‌ماندیم و می‌شد نوشید
 میان سنگستان نمی‌شود ماند یا اندیشید
 عرق خشک است و در شن اند پاها
 فقط کاشکی آب بود میان سنگستان
 کوه مُرده این دهان با دندان‌های کرم‌خورده تُف نمی‌تواند کرد حتی
 ۳۴۰ اینجا کسی نمی‌تواند نه بماند نه بیارآمد نه بنشیند
 سکوت هم در کوه‌ها نیست حتی
 هیچ مگر تندر خشک سترون بی باران
 تنهایی هم نیست در کوه‌ها حتی
 هیچ مگر چهره‌های قرمز بُق کرده که پوزخند می‌زنند و دندان‌قروچه
 می‌روند
 ۳۴۵ از لای درهای خانه‌های گلین ترک‌خورده
 اگر که آب بود

و نه صخره

If there were rock
 And also water
 And water
 ۳۵۰ A spring
 A pool among the rock
 If there were the sound of water only
 Not the cicada
 And dry grass singing
 ۳۵۵ But sound of water over a rock
 Where the hermit-thrush sings in the pine trees
 Drip drop drip drop drop drop drop
 But there is no water

Who is the third who walks always beside you?
 ۳۶۰ When I count, there are only you and I together
 But when I look ahead up the white road
 There is always another one walking beside you
 Gliding wrapt in a brown mantle, hooded
 I do not know whether a man or a woman
 ۳۶۵ - But who is that on the other side of you?

What is that sound high in the air

اگر که صخره بود
 و آب هم
 و آب
 ۳۵۰ یک چشمه
 برکه‌ای میان سنگستان
 اگر که فقط صدای آب بود
 نه زنجره
 یا که آوای علف خشک
 بلکه صدای آب بر صخره
 ۳۵۵ آنجا که تو کایِ خالِ مخالی می‌خواند لایِ کاج‌ها
 چک‌چک‌چک‌چک‌چک‌چک‌چک‌چک‌چک‌چک
 آب نیست اما

کی ست آن سوئی که همواره در کنار تو راه می‌سپرد؟
 ۳۶۰ تنها تو و من ایم با هم وقتی که می‌شمرم
 اما فراروی راه سپید را که می‌نگرم
 همواره یکی دیگر است که در کنار تو راه می‌سپرد
 خرامان پوشیده به ردایی اُخرایی، باشلق بر سر
 نمی‌دانم آیا مرد یا زن
 ۳۶۵ - ولی آخر آن کی ست در آن سمت دیگر تو؟

چی ست آن آوا اوج گرفته در هوا

- Murmur of maternal lamentation
 Who are those hooded hordes swarming
 Over endless plains, stumbling in cracked earth
 ۳۷۰ Ringed by the flat horizon only
 What is the city over the mountains
 Cracks and reforms and bursts in the violet air
 Falling towers
 Jerusalem Athens Alexandria
 ۳۷۵ Vienna London
 Unreal
- A woman drew her long black hair out tight
 And fiddled whisper music on those strings
 And bats with baby faces in the violet light
 ۳۸۰ Whistled, and beat their wings
 And crawled head downward down a blackened wall
 And upside down in air were towers
 Tolling reminiscent bells, that kept the hours
 And voices singing out of empty cisterns and exhausted wells.
- ۳۸۵ In this decayed hole among the mountains
 In the faint moonlight, the grass is singing

- نحوای ماتمِ مادرانه
 کی ستند آن ایل‌های باشلق بر سرِ گردِ هم آینده
 بر پهنه‌ی دشت‌های بی‌کرانه، سکندری‌خوران بر زمینِ ترک‌خورده
 ۳۷۰ مانده در حلقه‌ی فقط افقی در مانده
 چی ست آن شهر بر فرازِ کوه‌ها
 که در هوای بنفشِ ترک خورده دگر گشته از هم می‌باشد
 آن برج‌های فروریزنده
 اورشلیم آتن اسکندریه
 ۳۷۵ وین لندن
 همه ناراستین
- زنی موهای سیاه بلندش را کشید سخت
 و بر آن تارها زخمه زد و نغمه ساخت
 و در نورِ بنفشِ خفّاش‌های با چهره‌ی نوزادها
 ۳۸۰ صفیر کشیده به هم کوفتند بال‌ها
 و بر سیاهی گرفته دیواری سرازیر به زیر خزیدند
 و برج‌ها در هوا سرنگون بودند
 شمارشِ ساعت‌ها را می‌نواختند ناقوس‌های یادبودها
 و برمی‌خواست آوایِ نداها از قنات‌های خالی و خشکیده چاه‌ها
- در این گودالِ تباہ میانِ کوه‌ها
 ۳۸۵ در مهتابِ بی‌رمق، نجشِ نجش می‌کند علف

Over the tumbled graves, about the chapel
 There is the empty chapel, only the wind's home.
 It has no windows, and the door swings,
 ۳۹۰ Dry bones can harm no one.
 Only a cock stood on the rooftree
 Co co rico co co rico
 In a flash of lightning. Then a damp gust
 Bringing rain

۳۹۵ Ganga was sunken, and the limp leaves
 Waited for rain, while the black clouds
 Gathered far distant, over Himavant.
 The jungle crouched, humped in silence.
 Then spoke the thunder

۴۰۰ DA
Datta: what have we given?
 My friend, blood shaking my heart
 The awful daring of a moment's surrender
 Which an age of prudence can never retract

۴۰۵ By this, and this only, we have existed
 Which is not to be found in our obituaries
 Or in memories draped by the beneficent spider

بر قبرهای فرو ریخته، گردِ نمازخانه
 نمازخانه هست خالی، فقط خانه‌ی باد.
 پنجره‌ای ندارد و در در نوسان است،
 ۳۹۰ آسیب نمی‌رساند به کسی استخوان‌های خشک.
 تنهاوتنها خروسی ایستاد بر بام
 قو قو لی قو قو قو لی قو
 در برقِ صاعقه. تندبادی نمناک از پسِ آن
 می‌آورد باران

۳۹۵ گنگِ گود رفته بود، و برگ‌های پلاسیده
 در انتظارِ باران بودند، درحالی‌که ابرهای سیاه
 در دور دست گرد می‌آمدند، بر فرازِ هیموانت.
 جنگل قوز کرد، کیز کرد در سکوت.
 پس آن‌گاه تُندر سخن گفت

۴۰۰ دا
 داتا: چه داده ایم ما؟
 یارِ من، خونِ تکان‌دهنده‌ی قلبِ من
 تهورِ سهمگینِ لحظه‌ای تسلیم
 که عمری احتیاط پس‌ش نمی‌تواند گرفت هرگز

۴۰۵ ما با همین، و با همین تنها، وجود داشته ایم
 همینی که قرار نیست نه در آگهی‌های مرگِ ما از آن یاد شود
 نه در خاطراتِ لاپوشانی‌شده با کارِ عنکبوتِ بخشنده

Or under seals broken by the lean solicitor
 In our empty rooms
 ۴۱۰ DA
Dayadhvam: I have heard the key
 Turn in the door once and turn once only
 We think of the key, each in his prison
 Thinking of the key, each confirms a prison
 ۴۱۵ Only at nightfall, aethereal rumours
 Revive for a moment a broken Coriolanus
 DA
Damyata: The boat responded
 Gaily, to the hand expert with sail and oar
 ۴۲۰ The sea was calm, your heart would have responded
 Gaily, when invited, beating obedient
 To controlling hands

I sat upon the shore

Fishing, with the arid plain behind me
 ۴۲۵ Shall I at least set my lands in order?

London Bridge is falling down falling down falling down
Poi s'ascose nel foco che gli affina

نه در زیر مهر و موم گشوده به دست دادستان تکیده
 در اتاق‌های خالی ما
 دا ۴۱۰
 دایادھوام: من شنیده ام کلید
 یک‌بار در در بچرخد و تنها یک‌بار می‌چرخد
 به کلید فکر می‌کنیم، هرکس در زندان خود
 فکرکنان به کلید، هرکس یک زندان را تأیید می‌کند
 ۴۱۵ اما سر شب، شایعه‌های اثیرگونه
 جان تازه می‌دمند دمی به کوریولانوسی درهم‌شکسته
 دا
 دامیانا: قایق به موافقت بود
 شادمانه، با دست در کار بادبان و پارو آزموده
 ۴۲۰ دریا آرام بود و قلب تو لابد به موافقت بود
 شادمانه، هم به آن دم که دعوت می‌شد، در تپشی مطیعانه
 به دست‌های مهارکننده

نشستم بر خشکی
 به ماهی‌گیری، با دشت خشکم به پشت
 ۴۲۵ می‌توانم آیا دست کم به اراضی خودم سروسامان بدهم؟

پُل لندن داره می‌ریزه داره می‌ریزه داره می‌ریزه
 پی ساسکر نیل فوک که لی افینا

Quando fiam ceu chelidon - O swallow swallow

Le Prince d'Aquitaine à la tour abolie

- ۴۳۰ These fragments I have shored against my ruins
Why then Ile fit you. Hieronymo's mad againe.
Datta. Dayadhvam. Damyata.

Shantih shantih shantih

کَوَآئِدُ فِیَامِ بَکُو کَیْدُنْ - اوه چلچله چلچله

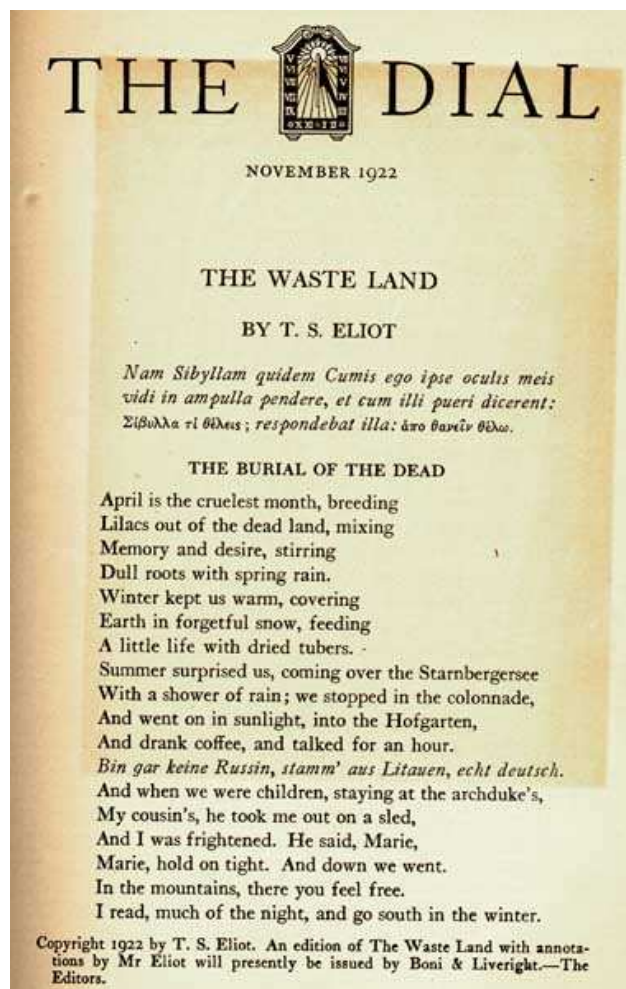
لُ پُخْسِ دَکِیْنِ اَلْ تَوَغِ اَبْلِی

۴۳۰ من بدین پاره‌ها شمع پایِ ویرانه‌هایِ خود زده ام

وَأَی دَن آئِل فِیت یو. هیرونیموز مَد اِگین.

داتا. دایاڈھوام. دام‌یاتا.

شنتی شنتی شنتی



NOTES, (T. S. Eliot)

تصویر صفحه‌ی مقابل: صفحه‌ی آغازین چاپ دوم ارض باطله در جنگ دایبل، که تقریباً هم‌زمان با چاپ اول شعر در شماره‌ی یکم جنگ کراپتریون، که الیوت خود منتشر می‌کرد، در اکتبر-نوامبر ۱۹۲۲ در آمد. در پانویس آمده است: «حقوق از آن‌تی. اس. الیوت، ۱۹۲۲. به‌زودی نسخه‌ای از ارض باطله همراه با یادداشت‌هایی از آقای الیوت به وسیله‌ی بُنی و لیورایت منتشر خواهد شد. - مدیران.»

یادداشت‌ها، (تی. اس. الیوت)

Not only the title, but the plan and a good deal of the incidental symbolism of the poem were suggested by Miss Jessie L. Weston's book on the Grail legend: *From Ritual to Romance* (Macmillan). Indeed, so deeply am I indebted, Miss Weston's book will elucidate the difficulties of the poem much better than my notes can do; and I recommend it (apart from the great interest of the book itself) to any who think such elucidation of the poem worth the trouble. To another work of anthropology I am indebted in general, one which has influenced our generation profoundly; I mean *The Golden Bough*; I have used especially the two volumes *Adonis*, *Attis*, *Osiris*. Anyone who is acquainted with these works will immediately recognize in the poem certain references to vegetation ceremonies.

I. THE BURIAL OF THE DEAD

Line ۲۰ Cf. Ezekiel ۲:۱.

۲۳. Cf. Ecclesiastes ۱۲:۵.

۳۱. V. *Tristan und Isolde*, i, verses ۵-۸.

۴۲. Id. iii, verse ۲۴.

نه فقط عنوان، بلکه طرح و بسیاری از نمادهای اُتفاقی شعر، از کتاب از آیین نا
رمانس (کمبریج [تصحیح والرئ الیوت در پانویس، ص. ۱۴۷. م.م.] نوشته‌ی خانم جسی
ل. وستن در باره‌ی افسانه‌ی جام مقدس القاء شده اند. به راستی چنان به شدت
وامدار ام که کتاب خانم وستن بهتر از یادداشت‌های من روشن‌گر دشواری‌های
شعر خواهد بود؛ و آن را (سواى اهمیت به‌سزای خود کتاب) به هر کسی توصیه
می‌کنم که می‌اندیشد چنین روشن‌گری‌ای به زحمتش می‌ارزد. به اثر
انسان‌شناسی دیگری هم به طور کلی مدیون ام که بر نسل ما تأثیر گذاشت؛
مقصودم شناخت زرتین است؛ به‌ویژه از دو جلد اُدنیس، آتیس، اُزیریس بهره برده
ام. آنهایی که با این کتاب آشنا اند، برخی از ارجاع‌های آیین‌های مربوط به
گیاهان را در این شعر فوری به‌جا خواهند آورد.

۱. خاک‌سپاری مردگان

سطر ۲۰ - قس. کتاب جزقیال، باب دوم، ۱.

۲۳ - قس. کتاب جامع، باب دوازدهم، ۵.

۳۱ - نک. تریستان و ایزوله، پرده‌ی یک، صحنه‌ی ۱.

۴۲ - همان‌جا. پرده‌ی سه، صحنه‌ی ۱.

۴۶. I am not familiar with the exact constitution of the Tarot pack of cards, from which I have obviously departed to suit my own convenience. The Hanged Man, a member of the traditional pack, fits my purpose in two ways: because he is associated in my mind with the Hanged God of Frazer, and because I associate him with the hooded figure in the passage of the disciples to Emmaus in Part V. The Phoenician Sailor and the Merchant appear later; also the 'crowds of people', and Death by Water is executed in Part IV. The Man with Three Staves (an authentic member of the Tarot pack) I associate, quite arbitrarily, with the Fisher King himself.

۶۰. Cf. Baudelaire:

Fourmillante cité, cité pleine de rêves,

Où le spectre en plein jour raccroche le passant.

۶۳. Cf. *Inferno*, iii. ۵۵-۷:

si lunga tratta

di gente, ch'io non avrei mai creduto

che morte tanta n'avesse disfatta.

۶۴. Cf. *Inferno*, iv. ۲۵-۲۷:

Quivi, secondo che per ascoltare,

non avea pianto, ma' che di sospiri,

che l'aura eterna facevan tremare.

۶۸. A phenomenon which I have often noticed.

۷۴. Cf. the Dirge in Webster's *White Devil*.

۴۶ - با ترکیب دقیق یک دست ورق تارو آشنا نیستم، که بدهاتماً از آن آغاز کردم و سپس به دلخواه خودم ادامه دادم. مرد به دار آویخته، از چهره‌های سنتی تارو، به دو لحاظ مناسب مقصود من بوده است: به سبب این که در ذهن من تداعی کننده‌ی خدای به دار آویخته‌ی فریزر است، و به این سبب که من آن را با شخصیت باشلق بر سر در گذر میدان به سوی اِماؤس [عمّواس، نزدیک اورشلیم، مسیح پس از رستاخیز به دو تن از مردان خود در آنجا نمایان شد. م.م.] در بخش ۵ ربط می‌دهم. بعد در یانورد فنیقی و تاجر ظاهر می‌شوند؛ هم‌چنین «جمعیتی انبوه» و مرگ در آب اجرا می‌شود. مرد با سه چوب‌دست (یک شخصیت اصیل ورق‌های تارو) را دل‌خواهانه با خود شاه‌ماهی‌گیر فریزر ربط می‌دهم.

۶۰ - قس. بودلر [فرانسوی در متن]:

« شهر پر از دحام، شهر پر از رؤیا،

آنجا که روز روشن شیخ سبز می‌شود بر سر راه رهگذر.»

۶۳ - قس. جینت، سه، ۵۵-۵۷ [ایتالیایی در متن]:

جریانی چنان دراز

از مردم، که هرگز نمی‌توانستم باور کنم

که مرگ این همه انسان را هلاک کرده باشد.»

۶۴ - قس. جینت، چهار، ۲۵-۲۷ [ترجمه‌ای (نامطمئن) از ایتالیایی]:

اینجا، صدای نُدبه نشنیدم هیچ

نه صدای شیکوه، فقط کشیدن آه

هوای جاودانی را مرتعش می‌کرد.»

۶۸ - پدیده‌ای که اغلب متوجه آن شده‌ام.

۷۴ - قس. مرثیه در شیطانی سفید اثر وبستر.

۷۶ - نک. بودلر، مقدمه بر گل‌های بدی.

۲. دستی شطرنج

۷۷ - قس. آنتوان و کلویاتر ۵ دو، ۲، ۱، سطر ۱۹۰.

۹۲ - آسمانه‌ی قاب‌چین. نک. آنه‌یید، ۱، ۷۲۶ [ترجمه‌ای (نامطمئن) از لاتین].

«مشعل‌های روشن، آویخته از آسمانه‌ی قاب‌چین زرین،

شب را به شعله‌های خود فتح می‌کنند.»

۹۸ - صحن درختزار. نک. میلون، بیست گم‌شده چهار. ۱۴۰.

۹۹ - نک. اُوید، مسخده ۶، فیلملا.

۱۰۰ - قس. بخش ۳ [همین شعر. م.م.]، سطر ۲۰۴.

۱۱۵ - قس. بخش ۳، سطر ۱۹۵.

۱۱۸ - قس. وِستِر: «هنوز هم باد است زیر آن در؟»

۱۲۶ - قس. بخش ۱، سطرهای ۳۷ و ۴۸.

۱۳۸ - قس. بازی شطرنج در از زنان پیر هیزید زنا، اثر میلتن.

۳. موعظه‌ی آتش

۱۷۶ - نک. سِپنسر، چکامه در پیشواز زفاف.

۱۹۲ - قس. طوفان، یک، ۲.

۱۹۶ - قس. مارول، به معشوقه‌ی خجالتی او.

۱۹۷ - قس. دی، مجلس زنبوران.

۷۶. V. Baudelaire, Preface to *Fleurs du Mal*.

II. A GAME OF CHESS

۷۷. Cf. *Antony and Cleopatra*, II. ii. ۱۹۰.

۹۲. Laquearia. V. *Aeneid*, I. ۷۲۶:

dependent lychni laquearibus aureis incensi, et noctem flammis
funalia vincunt.

۹۸. Sylvan scene. V. Milton, *Paradise Lost*, iv. ۱۴۰.

۹۹. V. Ovid, *Metamorphoses*, vi, Philomela.

۱۰۰. Cf. Part III, l. ۲۰۴.

۱۱۵. Cf. Part III, l. ۱۹۵.

۱۱۸. Cf. Webster: 'Is the wind in that door still?'

۱۲۶. Cf. Part I, l. ۳۷, ۴۸.

۱۳۸. Cf. the game of chess in Middleton's *Women beware Women*.

III. THE FIRE SERMON

۱۷۶. V. Spenser, *Prothalamion*.

۱۹۲. Cf. *The Tempest*, I. ii.

۱۹۶. Cf. Marvell, *To His Coy Mistress*.

۱۹۷. Cf. Day, *Parliament of Bees*:

When of the sudden, listening, you shall hear,
A noise of horns and hunting, which shall bring
Actaeon to Diana in the spring,
Where all shall see her naked skin...

۱۹۹. I do not know the origin of the ballad from which these lines are taken: it was reported to me from Sydney, Australia.

۲۰۲. V. Verlaine, *Parsifal*.

۲۱۰. The currants were quoted at a price 'carriage and insurance free to London'; and the Bill of Lading, etc., were to be handed to the buyer upon payment of the sight draft.

۲۱۸. Tiresias, although a mere spectator and not indeed a 'character', is yet the most important personage in the poem, uniting all the rest. Just as the one-eyed merchant, seller of currants, melts into the Phoenician Sailor, and the latter is not wholly distinct from Ferdinand Prince of Naples, so all the women are one woman, and the two sexes meet in Tiresias. What Tiresias *sees*, in fact, is the substance of the poem. The whole passage from Ovid is of great anthropological interest:

Cum Iunone iocos et 'maior vestra profecto est
Quam, quae contingit maribus', dixisse, 'voluptas.'
Illa negat; placuit quae sit sententia docti
Quaerere Tiresiae: venus huic erat utraque nota.
Nam duo magnorum viridi coeuntia silva
Corpora serpentum baculi violaverat ictu

«وقتی که ناگهان، گوش می‌کنید و می‌شنوید،
«سروصدای بوق‌ها و شکار را که به هم خواهند رسانید
«آکتیون را به دایانا در بهار،
آنجا که همگان پوست برهنه‌ی او را خواهند دید...»

۱۹۹ - بی‌خبر ام از منشاء تصنیفی که این سطرها از آن گرفته شده است: از سیدنی استرالیا به من گزارش شد.

۲۰۲ - نک. ورلین، پارسیفال.

۲۱۰ - کشمش با قیمت « حمل و بیمه‌ی رایگان تا لندن » مظنه زده می‌شد، و صورت‌حساب محموله و غیره می‌بایستی در مقابل پرداخت برات پس از رؤیت به خریدار واگذار می‌شد. [نک. به یادداشت‌های مترجم برای سطر ۲۱۱]

۲۱۸ - تایرسیاس اگرچه یک تماشاگر ساده است و واقعاً «شخصیت» نیست، با این‌همه مهم‌ترین شخص شعر است و آن‌های دیگر را او به هم می‌پیوندد. درست مثل تاجر یک‌چشم، کشمش‌فروش با دریانورد فنیقی یکی می‌شود، و این یک چندان متمایز از فردیناند شاه‌زاده‌ی ناپل نیست، همان‌گونه که زن‌ها یک زن اند، و هر دو سکس در تایرسیاس گرد می‌آیند. آنچه تایرسیاس می‌بیند، در حقیقت اساس شعر است. همه‌ی بخش اوید دارای اهمیت انسان‌شناختی بسیار است [متن به لاتین، ترجمه‌ای از انگلیسی و فرانسه و لاتین. م.م.]:

گویند جوو [ژویتر یا زئوس. م.م.] مست شراب روزی گفت
با خواهر و همسر خود جوو به مزاح، "شرط بندم که شما
ماده‌ها کیف بیشتر کنید تا ما نرها؛ او نپذیرفت و رفتند پس
تا رای تایرسیاس دانا دانند که او لذت عشق را به هر دو جنس
چشیده بود؛ چون که او در درختزاری سرسبز، از پس کوفتن

Deque viro factus, mirabile, femina septem
 Egerat autumnos; octavo rursus eosdem
 Vidit et 'est vestrae si tanta potentia plagae',
 Dixit 'ut auctoris sortem in contraria mutet,
 Nunc quoque vos feriam!' percussis anguibus isdem
 Forma prior rediit genetivaque venit imago.
 Arbiter hic igitur sumptus de lite iocosa
 Dicta Iovis firmat; gravior Saturnia iusto
 Nec pro materia fertur doluisse sui que
 Iudicis aeterna damnavit lumina nocte,
 At pater omnipotens (neque enim licet inrita cuiquam
 Facta dei fecisse deo) pro lumine adempto
 Scire futura dedit poenamque levavit honore.

۲۲۱. This may not appear as exact as Sappho's lines, but I had in mind the 'longshore' or 'dory' fisherman, who returns at nightfall.
۲۵۳. V. Goldsmith, the song in *The Vicar of Wakefield*.
۲۵۷. V. *The Tempest*, as above.
۲۶۴. The interior of St. Magnus Martyr is to my mind one of the finest among Wren's interiors. See *The Proposed Demolition of Nineteen City Churches* (P. S. King & Son, Ltd.).
۲۶۶. The Song of the (three) Thames-daughters begins here. From line ۲۹۲ to ۳۰۶ inclusive they speak in turn. V. *Götterdämmerung*, III. i: The Rhine-daughters.

چوب‌دستش بر سرِ جفتی مارِ بزرگ که به هم بودند پیچان و به گشَن‌گیری مشغول، شده بود خود مسخ، وحشتا، از مرد به زن تا سرِ هفت خزان؛ و به هنگام خزانِ هشتم، او که باز آن ماران را دید، گفت‌شان: «چو به چوبی جنس دگر کردن می‌توانید، چوبِ دیگر زنم‌تان تا باز بگردانید.» کوفت و در دم خود دگرگشت به آن جنسِ نخستین و همان حالت که به دنیا آمده بود. آن روز که به رای‌اش خواندند، او حق را داد به جوو. گویند جونو دخترِ ساتورن شد بسی خشمگین از داوریِ او، و به تاریکیِ جاویدان کرد محکوم چشم‌هایِ او. ساتورن، آن پدرِ توانایِ والا اَمّا، تاوانِ کوریِ او را قدرتِ پیش‌گوییِ دادش، هم کاستنِ رنجش را احترامِ بسیار به‌جا آوردش.

۲۲۱ - می‌تواند نادقیق‌تر از شعرِ سافو به نظر بیاید، اَمّا من ماهی‌گیرِ «ساحل‌نشین» یا «کرجی‌ران» را در ذهن داشتم که سرِ شب به خانه بر می‌گردد.

۲۵۳ - قس. گلدسمیت، ترانه‌ی کتیشِ ویکیند.

۲۵۷ - قس. جودا، مثلِ پیشین.

۲۶۴ - معماریِ داخلیِ کلیسایِ شهید ماگنوس به اعتقادِ من یکی از زیباترین معماری‌هایِ داخلیِ ورن [معمارِ انگلیسی، ۱۶۳۲-۱۷۲۳. م.م.] است. نگاه کنید به پیشنهادِ تخریبِ نوزده کلیسایِ شهر (پ. س. کینگ و پسر، با مسئولیتِ محدود).

۲۶۶ - ترانه‌ی (سه) دخترانِ تایمز اینجا آغاز می‌شود. آنها از سطرِ ۲۹۲ تا سطرِ ۳۰۶ به تناوب سخن می‌گویند. نک. گو داورونگ [خوب‌خدايان از واگنر]، سه، ۱: دخترانِ راین.

۲۷۹. V. Froude, *Elizabeth*, vol. I, ch. iv, letter of De Quadra to Philip of Spain:

In the afternoon we were in a barge, watching the games on the river. (The queen) was alone with Lord Robert and myself on the poop, when they began to talk nonsense, and went so far that Lord Robert at last said, as I was on the spot there was no reason why they should not be married if the queen pleased.

۲۹۳. Cf. *Purgatorio*, V. ۱۳۳:

'Ricorditi di me, che son la Pia;
Siena mi fe', disfecemi Maremma.'

۳۰۷. V. St. Augustine's *Confessions*: 'to Carthage then I came, where a cauldron of unholy loves sang all about mine ears'.

۳۰۸. The complete text of the Buddha's Fire Sermon (which corresponds in importance to the Sermon on the Mount) from which these words are taken, will be found translated in the late Henry Clarke Warren's *Buddhism in Translation* (Harvard Oriental Series). Mr. Warren was one of the great pioneers of Buddhist studies in the Occident.

۳۰۹. From St. Augustine's *Confessions* again. The collocation of these two representatives of eastern and western asceticism, as the culmination of this part of the poem, is not an accident

۲۷۹ - نک. فرود [تاریخ‌نگارِ انگلیسی، ۱۸۱۸-۱۸۹۴. م.م.]، *الیزابت*، جلد ۱، فصل ۴، نامه‌ی دُ کوآدرا به فیلیپ شاه اسپانیا:

«بعد از ظهر در قایقی بودیم و به بازی‌های روی آب می‌نگریستیم. (ملکه) با لُرد رابرت و خود من در عرشه‌ی پاشنه‌ی کشتی تنها بود وقتی که آنها بنا کردند با هم چرت‌وپرت گفتن، و چنان پیش رفتند که لُرد رابرت سرانجام گفت، آن هم در حضور من، که هیچ دلیلی وجود ندارد که با هم ازدواج نکنند اگر که ملکه خوشش بیاید.»

۲۹۳ - قس. بزنج، ۵. مصرع ۱۳۳ [ترجمه‌ای (نامطمئن) از ایتالیایی]:

«یادم آر، که من پیا ام؛

سی‌ینا ساختم، مارِما شکست‌م.»

۳۰۷ - نک. *اعتزاذاتِ قدیس اُگوستین*: «به کارتاژ سپس من آمدم، آنجا پاتیلِ عشق‌های گجسته بر هر سوی من به غُلُغُل افتاد.»

۳۰۸ - متن کاملِ موعظه‌ی آتش از بودا از نظر اهمیت، معادلِ موعظه‌ی بَرِ پَیْتَه [از مسیح. م.م.]، که این سخن‌ها از آن برگرفته شده است، به وسیله‌ی فقید هنری کلارک وارن [۱۸۵۴-۱۸۹۹. م.م.] ترجمه شده است و در کتابِ بوداگرایی در ترجمه (در مجموعه‌ی شرقی هاروارد) دست‌یافتنی است. آقای وارن یکی از بزرگ‌ترین پایه‌گذاران مطالعات بودایی در غرب بودند.

۳۰۹ - باز هم از *اعتزاذاتِ قدیس اُگوستین*. باهم‌آیی این دو بازنمای زهدباوری، هم‌چون نقطه‌ی اوج این بخش از شعر، اتفاقی نیست.

در قسمت آغازینِ بخش ۵ سه مضمون به کار آمده است: سفر به ایمائوس [عمواس، در النجیة ۱۳: ۲۴. م.م.]، پیش‌روی به سوی نمازخانه‌ی مخاطره‌آمیز (نگاه کنید به کتاب خانم وستن)، و فروپاشی فعلی اروپای شرقی.

۳۵۷ - مقصود توردوس آتونالاشکائه پالاسی‌ای یا هریمیت‌تراش است که من صدایش را در منطقه‌ی کیک شنیدم. چپمن می‌گوید (کتاب راهنمای پرندگان آمریکای شمالی شرقی) «به‌ویژه در درختستان‌های دوردست و بیشه‌زارهای منزوی لانه می‌کند... نغمه‌های او به سبب درجه‌ی صدا و تنوع آن نیست که جالب است، بلکه به خاطر صافی و مطبوعی لحن و زیروبم‌های عالی است که بی‌لنگه اند.»

«آوای غلغل آب» ش به‌حق مورد تحسین است.

۳۶۰ - سطرهای زیر از گزارش یکی از سفرهای اکتشافی قطب جنوب (یادم نیست کدام، اما فکر می‌کنم که از سفرهای شاکلتن) الهام گرفته شده اند: روایت شده بود که گروه جست‌وجوگران، آن‌گاه که از پا در آمده بودند، همواره دچار وهم بودند که عضو دیگری هم هست که باید به شمارش در آید.

۳۶۶-۷۶ - قس. هرمن هس، نگاهی گذرا به بی‌سامانگی [ترجمه‌ای (نامطمئن) از آلمانی]:

«نیمی از اروپا، دست کم نیمی از اروپای شرقی، دیگر بر جاده‌ی رو به بی‌سامانگی قرار دارد، پیشروی به حال مستی و با توهم مقدس در امتداد ورطه و آن هم آوازخوانان، آوازخوانان در حالت مستی و شوریدگی همان‌گونه که دیمتری کارامازوف آواز می‌خواند. مردم از شنیدن این آواز احساس توهین

V. WHAT THE THUNDER SAID

In the first part of Part V three themes are employed: the journey to Emmaus, the approach to the Chapel Perilous (see Miss Weston's book), and the present decay of eastern Europe.

۳۵۷. This is *Turdus aonalaschkae pallasii*, the hermit-thrush which I have heard in Quebec County. Chapman says (*Handbook of Birds in Eastern North America*) 'it is most at home in secluded woodland and thickety retreats.... Its notes are not remarkable for variety or volume, but in purity and sweetness of tone and exquisite modulation they are unequalled.' Its 'water-dripping song' is justly celebrated.

۳۶۰. The following lines were stimulated by the account of one of the Antarctic expeditions (I forget which, but I think one of Shackleton's): it was related that the party of explorers, at the extremity of their strength, had the constant delusion that there was *one more member* than could actually be counted.

۳۶۶-۷۶. Cf. Hermann Hesse, *Blick ins Chaos*:

Schon ist halb Europa, schon ist zumindest der halbe Osten
Europas auf dem Wege zum Chaos, fährt betrunken im heiligen
Wahn am Abgrund entlang und singt dazu, singt betrunken und
hymnisch wie Dmitri Karamasoff sang. Ueber

- diese Lieder lacht der Bürger beleidigt, der Heilige und Seher hört sie mit Tränen.
۴۰۱. 'Datta, dayadhvam, damyata' (Give, sympathize, control). The fable of the meaning of the Thunder is found in the *Brihadaranyaka--Upanishad*, ۵, ۱. A translation is found in Deussen's *Sechzig Upanishads des Veda*, p. ۴۸۹.
۴۰۷. Cf. Webster, *The White Devil*, V, vi:
 ...they'll remarry
 Ere the worm pierce your winding-sheet, ere the spider
 Make a thin curtain for your epitaphs.
۴۱۱. Cf. *Inferno*, xxxiii. ۴۶:
 ed io sentii chiavar l'uscio di sotto
 all'orribile torre.
 Also F. H. Bradley, *Appearance and Reality*, p. ۳۴۶:
 My external sensations are no less private to myself than are my thoughts or my feelings. In either case my experience falls within my own circle, a circle closed on the outside; and, with all its elements alike, every sphere is opaque to the others which surround it.... In brief, regarded as an existence which appears in a soul, the whole world for each is peculiar and private to that soul.
۴۲۴. V. Weston, *From Ritual to Romance*; chapter on the Fisher King.
۴۲۷. V. *Purgatorio*, xxvi. ۱۴۸.

- می‌کنند ولی قدیس و پیغمبر اشک‌ریزان به آن گوش می‌دهند.»
- ۴۰۱ - «داتا، دایادھوام، دامیاتا» (دهش کن، هم‌دردی کن، مهار کن). حکایت منظور تُندر در بَری‌هادرانیاکا - اوبانیشاد پنجم، ۱، هست. ترجمه‌ای نیز در شخصت اوبانیشاد از دِدا از دُمین [شرق‌شناس آلمانی، ۱۸۴۵-۱۹۱۹. م.م.] هست، ص. ۴۸۹.
- ۴۰۷ - قس. وبستر، شیطان سفید، پنج، ۶:
 ... آنها باز با هم ازدواج خواهند کرد
 پیش از آن که کرم به کفرت رخنه کند، پیش از آن که عنکبوت
 حجابی نازک بر کتیبه‌ی مزار تو بتند.
- ۴۱۱ - قس. چپمن، سی‌وسه، ۴۶ [ترجمه‌ای نامطمئن از ایتالیایی]:
 «و من شنودم که در بسته می‌شد به زیر آن بُرج دهشت.»
 هم‌چنین قس. ف. ه. برادلی، نمود و واقعیت، ص. ۳۴۶:
 «حس‌یافت‌های بیرونی من برای خود من کم‌تر از اندیشه‌ها یا احساس‌های من
 شخصی نیستند. تجربه‌ی من در هر یک از این موردها در دایره‌ی خود من صورت
 می‌گیرد، دایره‌ای که رو به بیرون بسته است؛ و باوجود همه‌ی عنصرهای همگون
 آن، خود محیط آن برای آنچه برگرد آن است ناشفاف است... خلاصه آن‌که
 جهان، در نظر گرفته شده هم‌چون وجودی که در یک نفس نمودار می‌شود، برای
 هر فرد و برای همان نفس ویژه و خصوصی است.»
- ۴۲۴ - نک. وستن، از آیین نارمانس؛ فصل درباره‌ی شاه ماهی‌گیر.
- ۴۲۷ - نک. برزخ، بیست‌وشش، ۱۴۸.

'Ara vos prec per aquella valor
'que vos guida al som de l'escalina,
'sovegna vos a temps de ma dolor.'
Poi s'ascese nel foco che gli affina.

۴۲۸. V. *Pervigilium Veneris*. Cf. *Philomela* in Parts II and III.

۴۲۹. V. Gerard de Nerval, Sonnet *El Desdichado*.

۴۳۱. V. Kyd's *Spanish Tragedy*.

۴۳۳. Shantih. Repeated as here, a formal ending to an Upanishad.

'The Peace which passeth understanding' is a feeble translation
of the conduct of this word.

«اینک از شما خواهش می‌کنم که به وقتِ خود، با همان فضیلتی که شما را به
بالای پله‌ها راه می‌نماید، دردِ مرا به یاد آورید.» و پنهان شد در آتش که
پالوده‌شان می‌کند.

۴۲۸ - نک. شبزنده‌داری و نوس. قس. فیلیل در بخش‌های ۲ و ۳.

۴۲۹ - نک. ژرار دو نروال، سونِت بی چیز شده.

۴۳۱ - نک. تراژدی اسپانیایی اثر کید.

۴۳۳ - شنتی. چنان که اینجا تکرار شده، پایان رسمی هر اُپانیشاد است. «آرامشی که
از حلاّ ادراک فراتر می‌رود» ترجمه‌ی ضعیفی از معنادهی این واژه است.

T. S. ELIOT

The Waste Land

poetry

bilingual edition



A Persian translation by
Mahmood Massoodi

Siodo harf books



Siodo harf books

T. S. Eliot
The Waste Land

A Persian translation by
Mahmood Massoodi



2009

<http://mahmoodmassoodi.wordpress.com>

siodoharf@yahoo.com

© All rights reserved.